

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده: محمد جواد امری

خلاصه داستان (یک خطی):

حسین ، علی ، مهیار و سیمین در مقابل جلال که با انحصار طلبی ، از معدن سنگ روستا برای منافع خود سو استفاده میکند می ایستند او را شکست داده و باعث اشتغال جوانان روستا و مهاجرت معکوس آنها میشوند .

خلاصه داستان ( سه الی پنج خطی):

حسین وکیل ، مهیار برنامه نویس و سیمین پزشک عمومی ، هر کدام با دلایل مختلف ، زندگی در شهر را رها میکنند ، دست تقدیر این سه نفر را در یک روستای خوش آب و هوا در غرب ایران به هم می‌رساند ، که به ناگاه متوجه می‌شوند علی ، روحانی روستا ، به همراه تعدادی از روستاییان ، در صدد مقابله با دلالی به نام جلال هستند که معدن سنگ‌های زینتی نزدیک روستا را به نحو انحصاری استخراج می‌کند ، پس هر کدام از این سه نفر با تخصصی که دارند به کمک آنها می‌روند و معدن را از چنگ این دلال معروف ، خارج میکنند و در آخر موجب بازگشت آبادانی ، بومگردی و در نهایت مهاجرت معکوس به روستا می‌شوند .

خلاصه اثر (یک صفحه):

حسین وکیل موفق است که برای فراموش کردن مرگ مادرش تصمیم می‌گیرد کار و گرفتاری‌هایش را رها کرده و مدتی را در روستایی که قبلاً به آن سفر کرده بود بماند و در آنجا استراحت کند ، او در مسیر مهیار را که با ماشین خراب شده در کنار جاده ایستاده راهنمایی میکند و با هم به روستا می‌روند .

مهیار برنامه نویسی است که به واسطه یک بی‌احتیاطی ساده خسارت بزرگی را به استارتاپی که در آن مشغول به کار بود وارد می‌کند و برای گریز از شکایت مجبور به استعفا از آنجا می‌شود سیمین نیز می‌خواهد

در فضایی به دور از شهر شیراز برای آزمون تخصص پزشکی آماده شود ، به همین دلیل به این روستا که دوستش در آن زندگی می‌کند نقل مکان می‌کند ، دست تقدیر این سه نفر را در این روستا به هم می‌رساند .

این سه متوجه می‌شوند که علی ، روحانی روستا ، همراه اندک اهالی بومی که هنوز در روستا باقی مانده‌اند تصمیم دارند حق بهره برداری از معدن نزدیک روستا را که جلال مجوز برداشت انحصاری آن را دارد به دست آورند و حکم انحصار را ملغی کنند . جلال که از تاجران ودلالان معروف سنگ است ، از آب روستا نیز برای کارخانه خود سوء استفاده می‌کند و اکوسیستم آنجا را دستخوش تغییر کرده است .

این سه نفر تصمیم می‌گیرند در این مسیر به علی و روستاییان کمک کنند

حسین و علی با بررسی اسناد و مدارک متوجه وجود ابهاماتی در پروانه صادر شده معدن می‌شوند آنها می‌خواهند اثبات کنند که جلال به صورت غیرقانونی مجوز انحصار برای بهره‌برداری از معدن را گرفته است و در این مسیر حسین با تنظیم دادخواستی جدید به مجوز معدن اعتراض میکند .

مهیار هم که شغل خود را از دست داده تصمیم می‌گیرد طرح استارتاپ بوم گردی خود را که از سال‌های گذشته در سر داشت ، در این روستا اجرا کند و سیمین هم تصمیم می‌گیرد در کنار مطالعه برای آزمون تخصص ، برای دختران و زنان روستایی طرح‌های بهداشت و سلامت را اجرا کند و با کمک مسجد روستا خانه بهداشت را در آنجا افتتاح میکند .

در آخر با تلاش حسین و علی با رای اولیه دادگاه ، مجوز انحصار در بهره‌برداری معدن ابطال شده و جوانان با مهاجرت معکوس به روستا در فرآوری سنگ‌های زینتی مشارکت میکنند و رونق را به روستا برمی‌گردانند مهیار هم با موفقیت ، استارت‌آپ بومگردی خود را ساخته و آن روستا را به عنوان اولین مقصد گردشگری تبلیغ میکند .

سیمین هم که با پیشنهاد ازدواج حسین مواجه شده آن را میپذیرد و چند ماه بعد ، علی در همان روستا خطبه عقد آنان را میخواند .